

# مقایسه برخی آیین‌های سوگواری مردم کرمانشاه با آیین‌های سوگواری در شاهنامه

دکتر غلامرضا سالمیان\*

خلیل کهریزی\*\*

## چکیده

ایرانیان از دیرباز، برای انجام کارهای گوناگون، آیین‌ها و روش‌های ویژه‌ای داشته‌اند که امروزه بیشتر آن‌ها فراموش شده است. نشانی از این آیین‌های فراموش شده را می‌توان در برخی روستاها و شهرهایی بازیافت که هنوز بر پایه شیوه‌های کهن زندگی می‌کنند. پرسش بنیادین این نوشتار آن است که آیا می‌توان نوعی همسانی میان آیین‌های شاهنامه با آنچه امروز در استان کرمانشاه برگزار می‌شود، بازجست؟ بر این پایه، با جستار در سه نمونه از آیین‌های مردمان روستاهای کرمانشاه که در سوک درگذشتگان انجام می‌دهند و با یادکرد شواهدی از اشعار محلی به زبان کردی کرمانشاهی، به بررسی تطبیقی این اعمال با سه نمونه از آیین‌های سوگواری در شاهنامه پرداخته‌ایم که از آن‌ها با عنوان «خروش مغانی» و «بستن زئار خونین» و «گیسوبریدن» یاد شده است. نتیجه پژوهش، نشان‌دهنده نزدیکی شگفت‌انگیز آیین‌های کهن ایرانی با سنت‌های سوگواری کرمانشاهیان است.

**واژگان کلیدی:** آیین‌های سوگواری، کرمانشاه، شعر محلی کردی، شاهنامه.

---

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه، [reza\\_salemian@yahoo.com](mailto:reza_salemian@yahoo.com)

\*\* دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه

## ۱. مقدمه

کرمانشاه که برخی آن را هندوستان ایران می‌نامند، از لحاظ تنوع آیین‌ها، مذهب‌ها، قوم‌ها و گویش‌ها، یکی از زمینه‌های فرهنگ کهن ایرانی است. اگر در تعریف فرهنگ بگوییم «تجلی وجدان جمعی قوم خاصی است که از گذشته تاریخ به میراث رسیده است» (شریعتی، ۱۳۳۵: ۱۷)، بدون شک، کرمانشاه یکی از بزرگ‌ترین وارثان وجدان جمعی قوم ایرانی به حساب می‌آید. برای مثال، هنوز در برخی روستاهای کرمانشاه، زمانی که باران نمی‌بارد، گاو قربانی می‌کنند یا مراسمی دارند به نام «گابروا» (gāberwā)، یعنی گاوریودن که با تحلیل آن، تردیدی باقی نمی‌ماند که این رسوم، یادگارهای مبارزه اساطیری «تیشتر»، ستاره باران با «اپوش»، دیو خشکسالی است که خاطره آن هنوز در ناخودآگاه مردم این مناطق باقی است.

همچنین می‌توان ریشه بسیاری از آیین‌های سوگواری را در کرمانشاه بازیافت که در شاهنامه، اثر ارزشمند حکیم فردوسی، به آن‌ها اشاره شده است؛ آیین‌هایی که دین مبین اسلام تعدادی از آن‌ها را منع کرده است، اما همچنان در مراسم عزاداری اجرا می‌شود. سخن ما بر سر نحوه عزاداری مردم کرمانشاه در مرگ عزیزانشان است: آنان، در این مراسم، به شیوه‌های خاصی عزاداری می‌کنند که اگر مانند مراسم قربانی یا ربودن گاو، درباره ریشه این گونه عزاداری‌ها از آنان چیزی پرسند، نمی‌توانند پرسش‌کننده را قانع کنند. «این آیین‌ها نیز چونان سایر امور، در طی قرون متمادی، کارکرد خود را از دست داده‌اند و تنها، به نوعی رسم مبدل گردیده‌اند. درحقیقت، هسته اصلی رفتارها فراموش شده و پوست‌هایی از آن به جای مانده است» (کرباسیان، ۱۳۸۴: ۱۷۸). مثلاً کندن گوشت و پوست دست و روی و پیشانی که در بسیاری از مناطق ایران نیز انجام می‌شود، در دین مبین اسلام، با استناد به حدیثی از رسول اکرم (ص) منع شده است: «لعن الله الخامش و جهها و الشاقه جیبهها و الداعیه بالویل و الثبور» (مجلسی، ج ۷۹، ۱۴۰۳: ۹۳؛ سیوطی، ج ۲، ۱۴۰۱: ۴۰۶). به‌هرحال، اعمال منع‌شده در این حدیث، هنوز در بین روستاییان اطراف کرمانشاه

مقایسه برخی آیین‌های سوگواری مردم کرمانشاه با آیین‌های سوگواری در شاهنامه ۸۷

انجام می‌شود و در شاهنامه نیز به این رسم (کندن پوست) اشاره‌های بسیار شده است؛ از جمله در داستان سیاوخش:

فریگیس بشنید، رخ را بخست / میان را به زَنار خونین بیست

(فردوسی، ج ۲، ۱۳۸۹: ۳۵۳).

در داستان کشته‌شدن سیامک به دست خزوران دیو نیز، به این رسم اشاره شده است. فریدون پس از قتل سیامک چنین می‌کند:

فرود آمد از تخت ویله‌گنان / زنان بر سر و موی و رخ را کنان

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۰: ۲۰).

بیت بالا به شکل‌های مختلف در چاپ‌های گوناگون شاهنامه چنین آمده است:

فرود آمد از تخت ویله‌گنان / زنان بر سر و گوشت شاهان کنان

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۲۳).

فرود آمد از تخت ویله‌گنان / به ناخن تنش گوشت پاره کنان

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۱۶).

فرود آمد از تخت ویله‌گنان / زنان بر سر و گوشت بازو کنان

(کزازی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۲۵).

کزازی برای توضیح «گوشت بازو کنان» می‌گوید: «دست بر سر زدن و کندن گوشت بازو از رفتارها و نشانه‌های سوک بوده است. یکی از آیین‌های سوک، نزد سکایان که دیرین‌شناسان بدان پی برده‌اند، کندن گوشت بازوست» (کزازی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

به این آیین در داستان رستم و اسفندیار چنین اشاره شده است:

پشوتن غمی شد میان زنان / خروشان و گوشت از دو بازو کنان

(فردوسی، ج ۵، ۱۳۸۹: ۴۲۷).

همان‌گونه که پیش‌از این نیز اشاره کردیم، کندن پوست رخ و دست، نه تنها در بین مردم کرمانشاه، بلکه در بسیاری دیگر از مناطق ایران رواج دارد. در بین مردم این منطقه، خراشیدن صورت مرسوم‌تر است. این عمل را در زبان کردی «وی‌کردن» (way kerden)

می‌گویند که همان ویله‌کردن فارسی است. کندن پوست روی دو دست نیز رواج دارد و از این عمل با اصطلاح «هی‌مه‌رو» (haymaru) تعبیر می‌شود.

## ۲. پیشینه تحقیق

درباره رسوم کهن سوگواری پژوهش‌هایی انجام داده‌اند، اما آنچه در حوزه کار این پژوهش نوشته‌اند، باید از کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان اثر محمدعلی سلطانی نام برد که نویسنده در آن، مقایسه‌ای کوتاه میان برخی آیین‌های سوگواری مردم کرمانشاه با آیین‌های سوگواری در شاهنامه پرداخته است. وی هیچ شاهدی از شعر محلی ذکر نکرده و در این زمینه نیز به تحلیل متن نپرداخته است و تنها، ابیاتی از شاهنامه را آورده است. وی همچنین، به هیچ‌یک از سه آیین مذکور نظر ما نپرداخته است و فقط در بخشی کوتاه، سخنی چند درباره «مور» گفته و اشاره‌ای گذرا به خروش مغانی کرده است.

## ۳. بحث

### ۱.۳. خروش مغانی

یکی از رسوم که در عزاداری‌ها انجام می‌شود و در شاهنامه نیز به آن اشاره شده است، خروش مغانی است. قبل از انتشار شاهنامه مصحح خالقی مطلق، مصححان آن کتاب که مفهوم خروش مغانی را درک نکرده بودند، آن را به شکل‌های دیگر ضبط کردند: برای مثال در تصحیح ژول مول، پس از کشته‌شدن ایرج به دست برادرانش، در وصف حال فریدون آمده است:

خروشی، فغانی و چشم پر آب / ز هر دام و دد بُرده آرام و خواب

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۸۳).

مقایسه برخی آیین‌های سوگواری مردم کرمانشاه با آیین‌های سوگواری در شاهنامه ۸۹

در سایر متون فارسی نیز به خروش مغانی اشاره شده است: در مصیبت‌نامه عطار این چنین آمده است:

هم عروسی‌هایِ فرعونى کنید / ماتمِ گبرانِ صدلونی کنید

(عطار، ۱۳۸۸: ۴۲۸).

شفیعی کدکنی درباره این بیت گفته است: «ماتمِ گبران: ظاهراً مغان، در مراسم سوگواری خویش، بانگ و فریاد بسیاری داشته‌اند و این از بعضی شواهد قابل بررسی است. نخست به این بیت سنایی (دیوان، ۲۸۸ متن و حاشیه) توجه کنید:

در نعیمِ خُلق، خود را خوش‌سخن کن چون طنین / در جحیمِ خشم، چون گبران چه باشی در زفیر.

گریستن مغان که در شاهنامه از آن به خروش مغانی تعبیر شده است، با همین ماتمِ گبرانه مرتبط است:

خروش مغانی و چشمی پر آب / ز هر دام و دد برده آرام و خواب

(شاهنامه، ج ۱، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

در این بیت فردوسی، به علتِ عدم‌آشنایی کاتبان با خروشِ مغانی، غالباً در نسخه‌ها خروشِ فغانی یا خروش با فغان آمده است (مقایسه شود با شاهنامه چاپ ژول مول ۶۹۴ و چاپ مسکو ۴: ۱۴۳ و ۱: ۱۰۷ و اختلاف نسخه‌ها). بنابر نوشته مؤلف تاریخ بخارا، در سوک سیاوش، از عهدِ باستان سرودهایی باقی مانده بوده است که آن را «گریستنِ مغان» می‌خوانده‌اند (تاریخ بخارا، چاپ استاد مدرس رضوی، ۳۳؛ نیز تازیانه‌های سلوک ۳۹۰-۳۸۹). ظاهراً این شیوه ماتم‌داری که در ایران رواج دارد، بی‌تأثیر از همان ماتمِ گبرانه نیست» (عطار، ۱۳۸۸، تعلیقات شفیی کدکنی: ۷۴۵).

صورت صحیح بیتی که در آن به خروش مغانی اشاره شده، چنین است:

خروشی مغانی و چشمی پُر آب / ز هر دام و دد برده آرام و خواب

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

خالقی مطلق دربارهٔ خروش مغانی می‌گوید: «خروش مغانی آوازی است که هنگام سوگواری می‌خواندند و آن نوحه‌ای منسوب به مغان است. در تاریخ بخارا (ص ۳۳) سروده‌ایی را که در سوگ سیاوش می‌خواندند، گریستن مغان نامیده است و در جایی دیگر (ص ۲۴)، کین سیاوش» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱۵۶).

خواندن آواز و نوحه در سوک عزیزان، در بین نیرانیان نیز رواج داشته است: ژول مول در دیباچه‌ای که بر شاهنامه نگاشته است، در این باره می‌گوید: «چرخس‌ها کارنامه‌های منظومی از مردان برجسته دارند که به هنگام مراسم خاک‌سپاری می‌خوانده‌اند؛ کارنامه‌هایی که در میان بازماندگان و قبیله‌ها محفوظ مانده و بر روی هم، تاریخ این قوم را تشکیل داده است» (فردوسی، ج ۴، ۱۳۸۶: ۲۲۷۷).

قبل از ادامهٔ بحث، لازم است توضیح کوتاهی دربارهٔ مغان بدهیم: «مغان در اصل، قبیله‌ای از قبایل ماد یا طبقه‌ای از قوم مذکور بوده‌اند و ریاست روحانی را برعهده داشته‌اند. آنگاه که شریعت زرتشت بر نواحی غرب و جنوب ایران، یعنی ماد و پارس، مستولی شد و دین باستانی را اصلاح کرد، مغان رئیس دیانت جدید شدند» (اشیدری، ۱۳۸۹: ۴۳۷). مهرداد بهار در مورد مغان می‌گوید: «مغ (magu)، لقبی عمومی است که در فارسی باستان برای هریک از اعضای قبیله‌ای غیرایرانی از اتحادیهٔ قبایل مادی به‌کار می‌رفت که وظایف روحانی را به‌جای می‌آوردند. برابر و هم‌ریشهٔ آن در فارسی، موبد است» (بهار، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

همان‌طور که آمد، مغان در اصل از قبایل ماد بوده‌اند و کرمانشاه نیز منطقه‌ای مادنشین بوده است. بنابراین می‌توان ریشه یا ردپای بسیاری از اعمال مغان از جمله خروش مغانی را در این منطقه باز یافت.

در مراسم سوگواری مناطق کردنشین، اعمالی انجام می‌شود که به آنچه خروش مغانی می‌نامند، شباهت نزدیکی دارد. در مراسم عزاداری این منطقه «زنی با صوتی خوش و نوایی حزین که به «مور» (Mur) معروف است، در قالب شعرهایی موزون، خاطرات و شرح رشادت‌های شخص متوفی را یادآور می‌شود و همچنین از درگذشتگان نامور

شرکت‌کنندگان نیز نام می‌برد» (سلطانی، ۱۳۷۰: ۲۰۵). گاه این اشعار موزون در وصف حال افسردهٔ صاحبان عزاست. این ابیات که شاعر آن‌ها به‌هیچ‌وجه شناخته‌شده نیست، مخصوص سوگواری است و در تمام عزاداری‌ها خوانده می‌شود. در زیر، چند بیت از معروف‌ترین این ابیات می‌آید:

۱. زووانم بوورن بیهن وه خوه‌ردم / تا وه بی‌زووان عالم بگه‌ردم.

آوانویسی: *Zuwānem buřen beyan wa xwardem / tā wa bi zuwān ālam begardem*

معنی: زبانم را ببرید و آن را به‌خوردم دهید تا با بی‌زبانی، تمام جهان را بگردم.

۲. ماله‌گه‌ی باوگم گردیه رنگ شه‌و / دی وه گووش نیه تی ناله‌ی که‌ی خوسره‌و.

آوانویسی: *Mālagay bāwgem gerdeya range šaw / di wa guš niyate nālay kayxosraw*

معنی: خانهٔ پدرم هم‌رنگ شب شده است (سیاه شده و رنگ ماتم به خود گرفته است)

و دیگر در آن نالهٔ پدرم [که همچون] کیخسرو [نامدار بود] به گوش نمی‌آید.

۳. راز دله‌گه‌م بوواژم پهی سه‌نگ / سه‌نگ سیا مه‌یوو مه‌گه‌ردی وه ره‌نگ.

آوانویسی: *Rāze delagam buažem pay sang / sang siyā mayu magardé wa rang*

معنی: اگر راز دلم را به سنگ بگویم [ازبس که غصهٔ دارم، از شدت ماتم و اندوه من]،

سنگ سیاه می‌شود و رنگش تغییر می‌کند.

۴. بیامه سه‌نگی شه‌و وه سه‌ریند / گووش بیام وه ده‌نگ ناله‌ی ده‌روند.

آوانویسی: *Biāma sngé šaw wa sarined / guš beyām wa dang nālay darūned*

معنی: کاش من سنگ مزارت می‌شدم و شبانه، به ناله‌های درونی‌ات گوش می‌دادم.

۵. ناله‌ی درونم وه درون درات / هر وه‌خته بنه‌م اگر وه ولات.

آوانویسی: *Nālay darūnem wa darūn derāt / har waxta benam āger wa welāt*

معنی: ناله‌های درونی من به‌پاخاست و با این ناله‌ها [که چون زبانه‌های بی‌قرار آتشند]،

عالم را به آتش می‌کشم.

چنان‌که گذشت، مور گُردی، به خروش مغانی شباهت بسیاری دارد. بنابر گفته اشیدری و بهار، مغان از قبایل ماد بوده‌اند؛ بنابراین، عجیب نیست که هنوز هم آیین‌های آنان در منطقه مادنشین انجام شود.

### ۲.۳. بستن زَنار خونین

ازجمله اعمالی که مردم گُرد در مراسم عزاداری انجام می‌دهند، بستن شالی است بر کمر. این عمل را مردم کرمانشاه به نیت‌های مختلفی انجام می‌دهند. برخی معتقدند که با ازدست‌دادن عزیزشان، گویی پشتشان شکسته است و این شال را بر پشت شکسته خود می‌بندند. در بیت زیر، به شکسته‌شدن پشت چنین اشاره شده است:

مال باوگم بار کرد وه دل گرانی / پشتم خهم دایه خودا خووه‌ی زانی.

آوانویسی: Māl bāwgem bār kerd wa del gerāni / peštem xam dāya xodā  
xwoay zāné

معنی: پدرم با دل‌نگرانی کوچ کرده است (از این دنیا رفته است) و خدا می‌داند [که رفتن او] پشت مرا خم کرده است.

برخی بستن شال را مختص زنان می‌دانند و معتقدند که زن، با مرگ شوهرش، پشت می‌بندد که هیچ‌گاه ازدواج نکند و در غیاب او، با پشتکار، زندگی خود و بچه‌هایش را اداره کند، یا پشت می‌بندد و همت می‌کند که همیشه عزادار بماند و هیچ‌وقت شادی نکند. ابیات زیر نشان دهنده این موضوع است:

شهرط بوو وه داخد ههرگز نه‌خه‌نم / به‌رگ عازیه‌تی وه وه‌ر نه‌که‌نم.

آوانویسی: šart bu wa dāxed hargez naxanem / barge āzyati wa war nakanem

معنی: عهد می‌بندم که از غم تو، هیچ‌گاه نخندم و لباس عزا را از تن درنیاورم.

شهرط بوو وه داخد ههر یه حاله بوو / به‌رگ عازیه‌تی سال وه سالم بوو.

آوانویسی: šart bu wa dāxed har ya hālem bu / barge āzyati sāl wa sālem bu



معنی: عهد می‌بندم که از غم تو، حال من همیشه این‌چنین باشد و لباس عزایم را سال‌به‌سال تجدید کنم.

در شاهنامه از میان رسم‌های مختلفِ عزا، به رسمی اشاره شده است که به آنچه دربارهٔ مردم کرمانشاه گفتیم، شباهت بسیاری دارد. این عمل در شاهنامه، بستن زَنارِ خونین نام دارد. آیدنلو در این‌باره می‌گوید: «در شاهنامه چندبار تعبیر زَنارِ خونین بر میان بستن، در اندوه مرگ و کشته‌شدن کسان به‌کار رفته است که منظور و مبنای آن دقیقاً روشن نیست و از مبهمات شاهنامه است» (آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۱۶). فریدون در مرگ ایرج، میان را به زَنارِ خونین می‌بندد:

میان را به زَنارِ خونین بیست / فکند آتش اندر سرای نشست

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

خالقی مطلق نیز می‌گوید: «زَنارِ واژه‌ای است یونانی و در شاهنامه، به معنی کمر بند و کُستی به‌کار رفته است و زَنارِ خونین بستن، کنایه از سوگواری است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

کزازی در این زمینه می‌گوید: «بستن کمر به زَنارِ خونین، پنداری شاعرانه نیست و یکی از آیین‌های سوگ و رفتارهای ماتم است» (کزازی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۳۵۶).

در جاهای دیگر شاهنامه نیز به این رسم اشاره شده است؛ از جمله در مرگ فریدون:

منوچهر بنهاد تاج کیان / به زَنارِ خونین بیستش میان

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

در داستان سیاوخش نیز، به این آیینِ سوگ چنین اشاره شده است:

فریگیس بشنید، رخ را بخست / میان را به زَنارِ خونین بیست

(فردوسی، ج ۲، ۱۳۸۹: ۳۵۳).

در سایر متون فارسی نیز به این رسم و راه سوگواری اشاره شده است؛ از جمله خاقانی در قصیدهٔ ترنم المصاب که در رثای فرزندش سروده است، به بستن زَنارِ چنین اشاره می‌کند:

پس به مویی که بریّد ز بیداد فلک / همه زنّار ببندید و کمر بگشاید  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۶۱).

معدن‌کن اعمالی چون بریدن زلف و آشفتن گیسو و گشودن زر و زیور زنان و... را در سوک متوفی ذکر کرده است (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۲۹۵).

در دیوان خاقانی نیز به آن‌ها اشاره شده است، اما با وجود اشاره صریح او به بستن زنّار، نامی از این رسم در بین رسوم سوگواری نبرده است.

### ۳.۳. بریدن گیسو

یکی از رسوم که در شاهنامه و سایر متون فارسی به آن اشاره شده است و در بین مردم کرمانشاه نیز رواج دارد، بریدن گیسوست: زنان کُرد در مرگ عزیزانشان موی‌های خود را می‌بُرند و به مچ می‌بندند. این رسم هنوز هم، در برخی مناطق روستایی این ناحیه رواج دارد. موهای بریده‌شده در چنین مراسمی، یا همراه فردِ درگذشته به خاک سپرده می‌شود و یا اینکه آن را نگه می‌دارند تا دیگران در مراسم عزا آن را به موهای بریده خود ببندند و تمام این گیسوان بریده و بافته‌شده را بر روی اسبی می‌اندازند که برای مراسم عزاداری از آن استفاده می‌شود و آن را «کُتل» می‌گویند (نک. شاهمرادی، ۱۳۸۴: ۲۸۴).

«آشفتن، بریدن و یا ستردن گیسوان و موی سر در آسیای باختری، به نشانه سوگ، ریشه‌ای ژرف و کهن دارد. نخستین نوشته‌ای که نشان‌دهنده برگزاری این آیین در آسیای باختری است، سوگ‌نامه گیل‌گمش بر انکیدو، از اسطوره گیل‌گمش سومری است» (نک. شاهمرادی، ۱۳۸۴: ۲۸۴).

بریدن گیسو در بین سایر اقوام ایرانی نیز رواج دارد. «شاید بتوان گفت که غم‌انگیزترین و نیز زیباترین شکل سوگواری در لرستان، گیسوبریدن زنان است در سوگ مرده» (سگوند، ۱۳۷۷: ۱۱). «زنان بختیاری گیسوان بریده را، هنگام مشایعت مرده در راه گورستان زیر پا می‌اندازند و لگدمال می‌کنند. گاه آن را در میان جامه پاک و درستی از آن

مقایسهٔ برخی آیین‌های سوگواری مردم کرمانشاه با آیین‌های سوگواری در شاهنامه ۹۵

مرده می‌گذارند و گاه، در آیین دیگری از آیین‌های همان سوگ، گرداگرد آن می‌نشینند و بر آن می‌گریند» (شاهمرادی، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

در گذشته، بریدن مو مختص زنان نبوده است: در داستان رستم و سهراب، رستم پس از آنکه فهمید پسر خود را کشته است،

همی ریخت خون و همی «کند موی» / سرش پر ز خاک و پر از آب روی

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

علاوه بر این، «مرگ» ماسیست»، فرمانده ایرانی ارتش هخامنشی در جنگ‌های یونان، انگیزهٔ سرتراشیدن سربازان پارسی شد» (شاهمرادی، ۱۳۸۴: ۲۸۵).

در ابیات عامیانهٔ زیر که به گویش گردی کرمانشاهی سروده شده است، به رسم بریدن گیسو اشاره کرده‌اند:

۱. گیسه یلم بوورن وه تیخ ئه‌لماس / ئه‌رای باوگه گهم شان و شه وکت خاس.

آوانویسی: *Gisaylem buren wa tixe almās / arāy bāwgagam šāno šawkat xās*

معنی: گیسوانم را با تیغ الماس ببرید، در سوک پدرم که شأن و شوکت والایی داشت.

۲. گیسه یلم بوورن له‌نگ بوو زووانم / وه دوامی باوگم کیه باوانم؟

آوانویسی: *Gisaylem buren lang bu zuwānem / wa domāy bāwgem kiya*

*bāwānem*

معنی: گیسوانم را ببرید، زبانم نیز از سخن گفتن ناتوان شود! بعد از پدرم کیست که کس

من باشد؟ (کسی را ندارم).

در شاهنامه، چندین بار به کندن موی در مرگ عزیزان اشاره شده؛ از جمله در مرگ

ایرج چنین آمده است:

همی سوخت باغ و همی خست روی / همی ریخت اشک و «همی کند موی»

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

و در مرگ نوذر:

به گسته‌م و طوس آمد این آگهی / که شد تیره دیهیم شاهنشهی

به شمشیر تیز آن سر تاج‌دار/ به زاری بریدند و برگشت کار  
«بکنند موی» و شخوندند روی/ از ایران برآمد یکی هوی هوی

(فردوسی، ج ۱، ۱۳۸۹: ۳۱۶).

در مرگ سیاوخش نیز، فرنگیس موی چون کمند خود را می‌گشاید و می‌برد و آن را به  
کمر می‌بندد؛ چنان‌که زنانِ گرد، موی بریده را به مچ دست می‌بندند:

همه بندگان موی کردند باز/ فریگیس مُشکین کمندِ دراز  
برید و میان را به گیسو بست/ به فُنْدُق گل و ارغوان را بخت

(فردوسی، ج ۲، ۱۳۸۹: ۳۵۹).

کزازی دربارهٔ رسومی که در دو بیت بالا به آن‌ها اشاره شده است، چنین می‌گوید:  
«بریدن گیسوی دراز و آن را بر گرد کمر پیچیدن و خَسْتَنِ روی، همه از آیین‌های سوگ  
بوده است که تا چندسال پیش، هنوز، در پاره‌ای از دهستان‌های ایران روایی داشته است و  
زنان، در آیین سوگ، هنوز آن‌ها را می‌ورزیده‌اند» (کزازی، ج ۳، ۱۳۸۶: ۴۸۲). آیدنلو با قید  
«محتماً»، مبنای آیینی یا روایت توجیهی آن را فراموش شده یا دست‌کم برای خود، نامعلوم  
خوانده است (آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۱۶).

در داستان رستم و اسفندیار نیز به کندن موی در داغ ازدست‌دادن اسفندیار اشاره شده

است:

همه خسته روی و همه «کنده موی»/ زبان شاه‌گوی و روان شاه‌جوی

(فردوسی، ج ۵، ۱۳۸۹: ۴۲۵).

فردوسی در جایی دیگر از داستان رستم و اسفندیار می‌گوید:

چو پردخته گشت از بزرگان سرای/ برفتند به‌آفرید و همای  
به پیش پدر بر بختند روی/ ز درد برادر «بکنند موی»

(فردوسی، ج ۵، ۱۳۸۹: ۴۳۰).

این رسم معروف در سایر متون فارسی نیز نمونه‌هایی دارد که در اینجا، به ذکر

نمونه‌ای از دیوان خاقانی اکتفا می‌کنیم:

برو که روز إذ الشمس کوژت بینام/ بنات نعلش فلک را بریده موی و مصاب  
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵۳).

#### ۴. نتیجه‌گیری

آیین‌ها و رسوم کهن که به بسیاری از آن‌ها در شناسنامه قوم ایرانی، یعنی شاهنامه حکیم فردوسی اشاره شده است، ریشه در ناخودآگاه قومی ایرانیان دارد. بسیاری‌شان از بین رفته است و دیگر کسی بدن‌ها توجه نمی‌کند؛ اما ردپا یا صورت‌های تحوّل‌یافته‌شان را می‌توان در مناطقی بازیافت که فرهنگ‌های غیرایرانی کمتر بر آن‌ها اثر گذاشته است. سوگواری که از دیرباز، با روش‌ها و آیین‌های خاصی همراه بوده، یکی از این نمونه‌هاست که در شاهنامه نیز به آن اشاره‌های فراوانی شده است. برخی آیین‌ها که در سوک پهلوانان شاهنامه ذکر شده، امروزه از بین رفته است؛ مانند سوزاندن خانه متوفی: در شاهنامه، فریدون در مرگ ایرج در سرای نشست فرزندش آتش می‌افکند: «فکند آتش اندر سرای نشست.» تعدادی نیز دگرگون شده است؛ مانند بستن گیسو به کمر که امروزه در بین زنان کُرد به صورت بستن گیسو به مچ اجرا می‌شود.

در پژوهش حاضر، سه نمونه از این آیین‌های سوگواری را در شاهنامه با سه آیین سوگواری نزد مردم کرمانشاه بررسی کردیم. پس از مقایسه و ذکر شواهدی از شعر محلی، دریافتیم که مردم کرمانشاه در سوگواری‌ها، به روش نیاکان خود برای متوفی عزاداری می‌کنند. این نوع مراسم در اشعار بومی این منطقه که از گذشته‌های دور بازمانده است و شاعر آن‌ها مشخص نیست، به خوبی بازتابیده است.

هم‌چنین نشان دادیم که نزدیکی شگفت‌انگیزی میان آیین‌های کهن ایرانی و سنت‌های سوگواری کرمانشاهیان وجود دارد.

## کتابنامه

۱. آیدنلو، سجاد، (۱۳۸۷). «موی بر میان بستن؛ آیین ویژه سوگواری در شاهنامه و متون ایرانی»، نامه فرهنگستان، س ۱۰، ش ۳۹، ص ۱۱۴ تا ۱۱۷.
۲. اشیدری، جهانگیر (۱۳۸۹). دانشنامه مزدیسنا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت، ج ۵، تهران: نشر مرکز.
۳. بهار، مهرداد (۱۳۹۰). از اسطوره تا تاریخ، ج ۷، تهران: چشمه.
۴. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی نجار (۱۳۸۸). دیوان خاقانی، به‌کوشش سیدضیاءالدین سجادی، ج ۹، تهران: زوآر.
۵. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۶. سگوند، اردشیر (۱۳۷۷). «آیین‌های سوگواری در لرستان و ریشه‌های آن»، کیهان فرهنگی، ش ۱۴۹، ص ۱۳ تا ۱۰.
۷. سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۰). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (باختران)، بی‌جا: محمدعلی سلطانی.
۸. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۱). الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، ج ۲، بیروت: دارالفکر.
۹. شاهرادی، بیژن (۱۳۸۴). «بریدن گیسوان در سوگواری‌های بختیاری»، ایران‌نامه، ش ۸۷ و ۸۸، ص ۲۸۳ تا ۳۰۰.
۱۰. شریعتی، علی (۱۳۳۵). فرهنگ و تمدن و ایدئولوژی، تهران: حسینیه ارشاد.
۱۱. عطار نیشابوری، محمدبن‌ابراهیم (۱۳۸۸). مصیبت‌نامه، به‌تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۴، تهران: سخن.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰). گزیده شاهنامه، به‌تصحیح مصطفی جیحونی، ج ۳، اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه، به‌تصحیح ژول مول، به‌کوشش پرویز اتابکی، ج ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). شاهنامه، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۱۵. کرباسیان، ملیحه (۱۳۸۴). «تداوم برخی آیین‌های کهن سوگواری در ایران امروز»، نامه انجمن، ش ۱۹، ص ۱۷۷ تا ۱۸۸.
۱۶. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۶). نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، ج ۶، تهران: سمت.
۱۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الأنوار، تحقیق محمدباقر البهبودی، ج ۷۹، ط ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۸. معدن‌کن، معصومه (۱۳۷۵). نگاهی به دنیای خاقانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.